



جادو و جادوشناسی

(بخش آخر)

جمشید آزادگان

دعا نویس خوش باطن است می دهد و دلیل آن را حسن شهرت دعا نویس و بی اثری معالجات پزشک می داند. خوانندگان محترم ممکن است به موارد مشابهی در میان نزدیکان خود برخورده باشند که تمام آن ها به دلیل "همزمانی" رخ داده باشند ولی چون افراد ساده و ابتدایی اندیش از این مقوله آگاه نیستند، وقوع آن امر را به دعا و فال و دیگر اعمال خرافی نسبت می دهند.

۲- "بخت دخترم را بسته بودند، به لطف نفس فالگیر و دعانویس بختِ دخترم باز شد." علل و عوامل دخیل در وقوع امری به قدری زیاد است که مدت هاست نظریه دخیل بودن همه علل در وقوع یک رویداد، موضوع مورد بررسی روز است و نظریه تک علت جویی و تک علت بینی، نظریه ای رنگ باخته و نامعتبر شده است. اما باید تأکید کرد که از دید یک دانشمند علل و عوامل مؤثر در وقوع امری مورد نظر است و نه دعا و نفرین، که پایه علمی و عملی ندارند؛ مگر درپاره ای از امور القائی و احساسی و عاطفی که عمدتاً

در مقاله پیشین وعده داده بودیم که بخش پایانی سلسله مقالات جادو و جادو شناسی را به پاسخگویی پرسش های مطرح شده اختصاص دهیم. از آن جا که برخی از این پرسش ها از یک مقوله هستند، پس نیازی به پاسخگویی به تک تک آن ها نیست؛ لذا می کوشیم پاسخ خود را براساس شیوه های روان شناسی و روان کاوی ارائه دهیم. پاسخ اکثر پرسش ها از کتاب توتم و تابوی فروید استخراج و به منابع مشابه نیز اشاراتی شده است .

۱- در مورد "زنی که با مراجعه به دعا نویس صاحب فرزند شده بود"، همان گونه که در شماره های پیشین در مورد پدیده "همزمانی" توضیح داده بودیم، این امر نیز می تواند بر اثر تقارن آمادگی فیزیکی زن و شوهر با مراجعه آنان به دعانویس رخ داده باشد و ایشان این امر را حمل بر دعای خیر دعانویس بدانند و در محافل زنانه که اعضای آن را زنان ابتدائی اندیش و خرافاتی تشکیل می دهد، داد سخن از معجزات جادوگر محل که نام جدید و مدرن آن



۴- "زنم بی مهري و دلسردی پسرمتأهلیمان به ما را، به عروسی نسبت می داد و می گفت که این کار، کارخانواده عروسمان است. زیرا خودم توی باغچه خانه پسرمان چند تا کاغذ دعا دیدم... و دیگر این که دعای جادو را زیر گلو بند خود پنهان کرده است." این موضوع از دو جنبه قابل بررسی است: یکی، سابقه چندهزارساله نوع رابطه عروس و مادرشوهر، و داماد و مادرزن ازسوی دیگر.



دیگر، جادوبآوری هردو زن اشاره شده در این مورد. این دوزن هیچ یک انسان ابتدایی نیستند، اما ابتدایی اندیشند؛ یعنی تابع اسلوب فکری آنیمیستی که همان اعتقاد به ارواح است. بدین معنی که نفسانیات غالب و حاکم بر آن هاست و نه واقعیات.

تلقین به نفس: صاحب دعای مکتوب که مادر زن باشد، به تأثیر آن دعا دل بسته و امیدار شده (امید واهی) است. یابنده همان دعا که مادر شوهر باشد، به دلیل اعتقادی که به دعا و جادو دارد، از تأثیر تلقینی آن دعا متأثر می شود و ناخواسته و تدریجاً تحت تأثیر جادوی آن دعا قرار می گیرد. این دو مادر هر یک متناسب با باور ذهنی خود و به جبر فرمانبرداری از نفسانیات خویش، رفتاری ویژه درپیش می گیرند. مثلاً مادرزن خوش اخلاق و مهربان مشاهده خواهد شد و با اهل خانه با لبخندی حاکی از رضایت قلبی و آرامش روانی برخورد خواهد کرد؛ زیرا باور دارد که دعا و جادوی وی کار خود را خواهد کرد، زیرا دعانویسی که وی به او مراجعه کرده، مورد اعتقاد و صاحب کرامات و معجزات می باشد. مادرشوهر برعکس، بدخلق و بدرفتار مشاهده خواهد شد و با اهل خانه با کج خلقی ناشی از تأثیر طلسمات برخورد خواهد کرد؛ زیرا او نیز باور دارد که دعا و جادوی مادرزن کار خود را خواهد کرد.

از "قدرت مطلق ذهنیّات" ناشی می شوند که در بخش های گذشته به این مقوله پرداخته ایم.

۳- "مرد ارمنی باتری ساز... می گفت: رزق و روزیم کم شده، نمی دانم چه کسی رزقم را طلسم کرده و بسته است؟ می خواهم از دعانویس معروف محل ما یک دعای باطل السحر بگیرم." در این باره باید به دو نکته توجه کرد: شرایط داخلی و علل خارجی بروز این امر.

شرایط داخلی مانند اختلال در محیط کارگاه، عدم برخورد مناسب با مشتری، عدم مهارت کافی مرد باتری ساز و مسائلی مانند این ها.

شرایط خارجی مانند گشایش کارگاه های مجهز و مدرن باتری سازی در آن حوالی (که با عبارت "دست زیاد شده" از آن یاد می شود)، رکود اقتصاد جهانی و بازار داخلی، از جمله رکود در بازار خرید و فروش خودرو و عواملی از این دست می توانند در عدم رونق کسب آن مرد دخیل باشند.

پس باید این استاد باتری ساز شرایط عینی و ملموس در بی رونقی و کم درآمدی خود را از روی واقع بینی تشخیص و درصدد رفع آن ها برآید، نه این که به دنبال افکار خرافی برود.



از ساده لوحی مردم و فریبکاری رندان حرفه ای چه می تواند باشد؟

ناگفته نماند که توسل به اعمال و اموری که درونمایه شبه علمی و ظاهر فریبی و عوام فریبی دارند، زمانی بیشتر می شود که جامعه به سوی عوام فریبان و قشری گرایان، خرافات دینی^۱، امدادهای غیبی و امثال آن رفته و در نتیجه بازار رندان حرفه ای گرم می شود. حتی قدمگاه های برساخته و امامزاده های محلی گمنام و سقاخانه های بی آب و بی امکانات بهداشتی و آرامگاه های متروکه، مورد اعتنا و رویکرد مردمی واقع می شود که نامنی اجتماعی و زندگی بی فردا، و فساد و گرانی و بیکاری و رواج مواد مخدر آن ها را تهدید می کند؛ به گونه ای که این غزل حافظ به ذهن متبادر می شود:

صوفی نهاد دام و سرحقه باز کرد

بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه

زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم

زان چه آستین کوته و دست دراز کرد

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

ای کبک خوش خرام که خوش می روی به ناز

غره مشو که گربه زاهد نماز کرد

حافظ مکن ملامت رندان که در ازل

ما را خدا ز زهد و ریا بی نیاز کرد

۶- "مراسمی برای آمدن باران از آسمان که از جمله بومیان

نقاطی از جهان، از جمله بومیان باستانی ژاپن یعنی قوم

گفتار و رفتار هر یک از آن دو زن در محافل خانوادگی خود به گونه ای خواهد بود که به تأثیری که از روی جهل خود برای جادو قائلند، کمک خواهد کرد.

جادو یکی را فعال می کند و دیگری را منفعل. ذهنیات فعال (مادرزن) و منفعل (مادر شوهر) که اعتنایی به عینیات و واقعیات ندارند، به قدری قوی می شود که بر روابط و مناسبات هر دو تأثیر می گذارد؛ یعنی باعث سردی و بی مهری نسبت به مادر شوهر و گرایش و جذب به مادرزن می شود. بدین ترتیب این دو زن، ناخودآگاه بر اساس فرهنگی که چند هزار سال است بر این نوع مناسبات حاکم می باشد، هریک نقش خود را بازی می کنند و باز خورد آن را به جادو و دعا نسبت می دهند، بی آن که درصالت عاملیت جادو از دیدگاه علمی اندیشان و واقع گرایان صحتی وجود داشته باشد.

خیالی می برد ما را به سویی

امیدی می کشد ما را به جایی

و چه بسا بنیادهای باوری و قبه و بارگاه های اعتقادی دیرینه و دیرپای جهان بشریت که پشتوانه تجربی و ثبوتی ندارند ولی تن و جان باورمندانشان، در راه آن ها و دوامشان فدا می گردد.

۵- "تاسال ها پیش، مردانی رامی دیدیم که در کوچه ها راه می رفتند و با صدای بلند می گفتند: فال می گیرم، طالع می بینم، رمل و اسطرلاب می اندازم و گره کور بخت و بخت برگستگی شما را باز می کنم."

این جارکشیدن های فالگیر و دعانویس و رمال در کوچه پس کوچه های شهرها امر جدیدی نیست و ما نیز سخن تازه ای در این باره نداریم، زیرا به علل گرایش مردم به این پدیده ها که در بالا اشاره کردیم و آن، جز سوءاستفاده



آبنو برپا می دارند".

می کوفتند، طولی نکشید که آسمان را ابرسیاه باران زایی فراگرفت و باران فراوان بی سابقه ای شروع به باریدن کرد. شور و حال آن حضرات دوچندان شد. پای درگل و شور درسر و رخت خیس برتن، با چهره های سیاه و دودآلود که آب باران و اشک شوق آن چهره ها را سیاه و سفید کرده بود، با همان حال و شور و نوا، به سوی شهر روان و بلکه دوان شدند. سرکرده هاشان می خواندند:

نم نم باران به میخواران خوش است

رحمت حق بر گنهکاران خوش است

اهالی شهر، به ویژه مذهبیون و روحانیون تا مسافتی از بیرون شهر به استقبال آنان شتافتند و گاو و گوسفند درپیش پایشان ذبح کردند و آن جماعت از آن پس در شمار محترمین شهر و مقربین حضرت حق (ازدید مردم) درآمدند. حافظ نیز سروده است:

نصیب ماست بهشت ای خدانشناس برو

که مستحق کرامت، گنهکارانند

تعبیر این امر چیست؟ پاسخ آن، همزمانی، تقارن زمانی یا Coincidence است. صحنه، منظره و محتوای آن بسیار دلپذیر، روحانی، معنوی و لطیف است، اما آن چه پذیرفتنی، علمی و واقعی است، همانا مقارنه دو یا چند رویداد همزمان است؛ زیرا قابل تکرار، تجربی و ناشی از عمل و تجربه عمومی انسان ها و نسل ها نیست.

به بیان دیگر، این طرز برداشت، یعنی بارش باران به فرمان خدای باران و آن هم بر اثر فغان و زاری مردم کشاورز، متعلق به زمانی است که انسان ابتدایی ماقبل تاریخ یا انسان ابتدایی اندیش این زمان، طبیعت یا خدایان مؤثر در طبیعت، مانند خدایان کشاورزی و باران را دارای برترین قدرت و فعال مایشاء می پنداشت و همان مردم از خدایان

جادوی تقلیدی: این بومیان با شیوه های جادوگرانه، بدین معنی که با تقلید از ابر و باران و طوفان، به گمان خویش ریزش باران از آسمان را موجب می شوند؛ یعنی "باران بازی" می کنند. مثلاً همین بومیان آبنو در غربال آب می ریزند، آب از سوراخ های غربال مثل قطرات باران فرو می ریزد تا "خدای باران" نیاز مردم به باران را ببیند و به ابرها فرمان بارش بدهد. همزمان با این کار، و در همان حول و حوش، گروه دیگری پارچه ای را که نماد بادبان کشتی است، در تشت پرآبی می نشانند و آن را دورادور روستای خویش به گردش درمی آورند چنان که گویی حرکت کشتی در آب است.

یک نمونه وطنی از دعای باران: در روزگار جوانی، روزی پیرمردی برایم از یک خشکسالی که در اواخر دوره قاجار رخ داده بود، سخن می گفت که علما و روحانیون شهر شوشتر وقتی بی نتیجه از مراسم دعای باران بازگشتند، لوطی ها، مطرب ها، جاهلان و گردنکشان شهر و هوادارانشان که آبرویی نزد مردم و روحانیون نداشتند، به دعوت لات های محلی و سردسته های خود، با وسایل مطربی و لباس های جاهلی، با مقادیر زیادی دوده برای سیاه کردن چهره های خود، به کشتزارهای خشک و بی آب و علف بیرون شهر رفته و شروع به رقص و آواز کردند و متضرعانه و ملتسمانه با آوازهایی بدین مضمون که: "خدایا، ما پیش بندگان روسیاه، بدکاره و گناهکاریم و اکنون به درگاهت آمده ایم تا با باریدن باران از آسمان رحمتت، به همه مردمان این شهر و دیار نشان دهی که ما را از بندگان مورد عنایت و الطاف خود می دانی" طلب بارش باران کردند. وهمچنان می نواختند و گریه کنان زمزمه می کردند و پای بر زمین



علی الاطلاق ذهنیات باقی نمی گذارد و در برابر طبیعت قانونمند و مقتضیات آن سرتعظیم و تسلیم فرود می آورد و اصول و قوانین فیزیک، شیمی، ریاضی و سایر علوم تجربی و ثبوتی را مسلط بر هستی طبیعی جهان و انسان می داند:

درختِ تو گر بارِ دانش بگیرد

به زیر آوری چرخ نیلوفری را

۷- "نمایش اعمال جنسی به هنگام شب توسط برنجکاران نقاط برنج خیز جهان، از جمله برنجکاران جاوه و سوماترا برای حاصلخیزی شالیزارهای خود."

این بومیان با توسل به جادوی تقلیدی، یعنی با آمیزش جنسی آشکار در کشتزار به هنگام شب (از آن رو که سیاهی شب پرده حیایی میان جفت های آمیزش کننده باشد)، به گمان خود به خدای کشاورزی نیاز خود را می نمایند تا همان گونه که عمل جنسی آدمیان تولیدمثل را در پی دارد، نشانند نشاء در زمین شالیزار، تولید برنج را در پی آورد. برای همین است که در شالیزارهای آن جزایر درست در فصل رویدن برنج، روستائیان متأهل شب هنگام به کشتزارها می روند تا با اعمال جنسی، به پندار خود "سرمشقی از باروری به زمین" عرضه دارند و محصول فراوان به دست آورند.

یک نکته در این معنی اگر باور بتوان کرد:

باتوجه به خواست های ممنوع، به ویژه خواست تنوع طلبی مردان در امور جنسی و آمیزش، که منع اجتماعی و قبیله ای مرتکب آن عمل را تاسرحدّ مرگ تهدید می کند، این میل با منع خود نسبت معکوس دارد؛ یعنی در زمان غیبت منع، میل نهانی سراز نهانگاه خود بر می آورد که: "الناس حریصّ علی ما مُنِع". سرکوفتگی و

با گریه و نُدبه می خواستند که با آنان برسرمهر بیایند، بر آنان ببخشایند و باران ببارانند. یعنی خدایان را با تضرع و زاری مجبور به انجام خواسته های خود و سلب اختیار و اراده از خدایان خود می کردند؛ گویی که آدمیان به گونه ای در نیروی برتر و برترین خدایان سهیم (شریک) می شدند.

اما هنگامی که انسان در مسیر تکاملی خود در علم و ابزار- یعنی تکنولوژی - به مرحله دانش فنی و تجربی اندیشی خویش می رسد، به اصول و قوانین حاکم بر طبیعت، از میکروب تا ستاره، از کیهان تا کیهان و... پی می برد و با بهره گیری از آن اصول و قوانین، طبیعت را مسخر راه و رسم زندگی خود می گرداند "الم تروا انّ الله سخر لكم مافی السماوات و مافی الارض" (آیا نمی بینید که خدا آن چه در آسمان ها و زمین است، مسخر شما گردانید؟ لقمان/۲۰) دیگر جایی برای باور بی دلیل به نیروی





هرکس به دست دشمن بیفتد، وی می تواند با توسل به جادو هربلا، اهانت، نفرین یا عذابی برسرِ صاحبِ آن اشیاء بیاورد. درواقع شباهت درمثال های فوق، جای خود را به نیابتِ جزء از کل واگذار کرده است. که به آن جادوی مسری گویند.

۹- برای انتقال صفات شکارشدگان به شکارکنندگان- که ازجمله درافریقا دیده می شود- خوردن اندام های معینی از مُرده توسط بازماندگان وی مرسوم می باشد. (آدمخواری)

باورمندان به این عمل، گمان دارند که هراندام از بدن انسان که خورده شود، همان اندام از بدن خودش تقویت خواهد شد. این تصور هم اکنون نیزدربین انسان ها رایج است. بدین گونه که معتقدند هر یک از اندام گوسفند که



سرخوردگیِ این میل و مقررات شدیدِ ملل درطول تاریخ برای سرکوب آن همواره وجود داشته است. هرچه قوانین و موازین این منع بیشتر شده، این میل راه های تازه تری برای خود یافته و به راه خود رفته است.

نمونه های زیر ازاین راه یافت های غیرطبیعی و انحرافی هستند :

لینگا و شاکتی درهندوستان- آمیزش جنسی شبانه و دسته جمعی برخی ملل به بهانهٔ سرمشق دادن به مزرعه- امرمذهبی تلقی کردن بعضی از اقوام آمیزش جنسی دسته جمعی درجاهای مسقف و تاریک را - رقص های بالماسکهٔ کافه کاباره ها و... گویی که شرایع و قوانین بعد ازهزاران سال ازعهدهٔ محو آن ها برنیامده اند. به نظر می رسد که این میل اگرطبیعی نبود، تاکنون ازمیان رفته بود و منع آن - اگرسازگاربا طبع بشربود- موفق به امحاء آن میل می گشت.

پس دربارهٔ موارد مذکور درمقالهٔ شمارهٔ قبل می توان گفت که آن منعیات و تحذیرات جادویی ، همه وهمه برای آن است که کودکان و خصوصاً زنان قبیله درغیبت مردان خود دست ازپا خطا نکنند، بیگانه به خود راه ندهند و امیال خود را هنگام نبودِ مردان درقبیله، همچنان سرکوفته نگاه دارند تا مصالح و منافع و آبروی قبیله محفوظ بماند.

علم روانکاوی علل این میل و منع ها را به خوبی بررسی و نتایج آن را دراختیارهمگان قراردادده است.

۸- "پنهان کردن مو، ناخن، لباس و دیگرمتعلقات هرکس، تا دشمن بدان دست نیابد. برزبان نیآوردن نام کسی نزد نامحرم تا صاحبِ آن نام از جادوگرِ دشمن زیان نبیند."

جادوی مسری:

درباورِ جادو اندیشان، اگرهریک از متعلقات شخصی



گردد. حتی امروزه نیز برخی از کشاورزان کهنه اندیش انگلستان درمورد زخمی شدن با داسِ دروگری، براین باور هستند.

راه معکوس:

اگر شخص مجروح یا یاران قبیلۀ او بتوانند به هر لطایف الحیلی آن سلاح را بر باینده و به قبیله بیاورند و آن را پاکیزه کرده در جای خوب و خنک نگاه دارند، به سرعت التیام زخم افزوده می شود. این عمل خطا و ناشی از توهم ذهنی آن افراد ابتدایی اندیش است؛ حال آن که ایشان بایستی به روش علمی به مداوای زخم بپردازند، همان گونه که پزشکان درمورد زخمی های جنگی عمل می کنند.

پس این بومیان خطا را به جای صحیح و موهوم را به جای معلوم نشانده اند. تعریف جادو درست در همین جا معنا می یابد که تایلور گفته است: "رابطۀ موهومی را به خطا، رابطۀ واقعی و صحیح انگاشتن."

۱۱- "درسال ۱۹۱۲ یک روزنامه محلی انگلیسی دربارهٔ خانمی خبری بدین مضمون نوشت که میخی درپاشنهٔ پای او فرورفت. در آن حال به جای درآوردن میخ، از دخترش خواست که میخ را کاملاً روغن مالی کند تا

از عوارض ناگوار جلوگیری شود و حتی جورابش را نیز از پا در نیاورد و اجازهٔ معالجه به کسی نداد. وی چند روز بعد بر اثر ابتلاء به بیماری کزاز درگذشت."

این زن توهم خود را مبنی بر این که روغن مالی کردن میخ موجب التیام زخم او خواهد شد، صحیح و واقعی انگاشته

خورده شود، عیناً برای همان اندام انسان مفید است. اقوام دئیری استرالیا که از اندام های معینی از بدن میّت را به هنگام خاکسپاری می خورند، نیز بر همین باورند.

همین طرز تصور سبب شده است که برای خورد و خوراک، موازینی طبّی برابربطابت قدیم به کار گرفته شود. این امر به خصوص دربارهٔ زنان باردار یا شیرده مرسوم بود که مثلاً از گوشت جانورانی تغذیه کنند که والدین نوزاد می خواهند صفات آن جانور در فرزندشان موجود باشد. مثلاً دلیری، چابکی، زیبایی، نیرومندی و... برعکس آن نیز رعایت می شد؛ یعنی زن باردار یا شیرده نباید از گوشت جانوران ترسو، بدشکل، تنبل و دارای سایر صفات ناپسند تغذیه میکرد.

۱۰- "رابطۀ بین زخم و سلاح زخم زنده، و گرم یا سرد نگاه داشتن آن توسط دوست و دشمن. قاپیدن یا دزدیدن تیروکمان دشمن توسط دوستان مجروح تا مبدا دشمن با دسترسی و گرم و آلوده کردن آن ها، مانع بهبود زخم مجروح شود."

در موارد فوق، راه حل صحیح که منجر به سلامت شخص گردد، مداوای مجروح است. اما مردم بدوی (مانند اقوام



ملانزی) با باورهای آنیمیستی خود که همان جادو- باوری باشد، می پندارند که دشمن برای کاری تر شدن زخمی که زده، سلاح را به چیزهای پلید و متعفن می آلود و در آفتاب سوزان در کنار آتش نگاه می دارد تا زخم شفا نیابد و منجر به مرگ شخص مجروح



بود. یعنی ذهنیت خود را به جای واقعیت بیرون از خود، حقیقی پنداشته بود. کسانی که چنین اند، از "قدرت مطلق ذهنیات" فرمان می برند و نه از عینیات. درباره این گونه ابتدایی و جادو اندیشان است که جیمز فریزر گفته است: "انسان ها به خطا، سیاق افکار خود را سیاق کار طبیعت انگاشته و خیال کرده اند که چون بر تصورات خود می توانند استیلا داشته باشند، پس بر اعمال سلطه نسبت به اشیاء [وامور و پدیده ها] نیز قادر خواهند بود." در این جا سخن را درباره جادو و جادوگری و جادو اندیشی و تفکر آنیمیستی یا جان گرایی پایان می دهیم، بی آن که مدعی باشیم که از سهو و خطا مصونیم؛ ولی سخن ما خود انگیزه ای است تا صاحب نظران را بر سر کار آورد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

پی نوشت ها:

۱- خرافات دینی، غیر از دینی است که مجتهدان، آیات عظام و استادان علوم دینی در حوزه های علوم دینی به طلاب تعلیم می دهند.

منابع و مأخذ:

- ۱- ژاک لانتیه/ دهکده های جادو/ ترجمه مصطفی موسوی/ انتشارات بهجت/ ۱۳۸۳
- ۲- زیگموند فروید/ توتم و تابو/ ترجمه محمدعلی خنجی/ کتابخانه طهوری/ ۱۳۵۱
- ۳- امیرحسین آریان پور/ زمینه جامعه شناسی/ انتشارات فرانکلین/ ۱۳۵۳
- ۴- جان ناس/ تاریخ جامع ادیان/ انتشارات پیروز/ ۱۳۴۵
- ۵- جمشید آزادگان/ ادیان ابتدایی (تحقیق در توتمیسم)/ ۱۳۷۲/؟؟؟
- ۶- Gaster, H. Theodor/ The new golden bough/ U.S.A./ Mentor book/ ۱۹۶۴
- ۷- Durkheim, Emile/ The elementary ??? of religious life/ U.S.A./ Allen & Unwik Ltd/ ۱۹۶۵